

کلیات | ①



دانشنامهٔ جنگ و صلح

خشایار
دیپیمی



دانشنامهٔ جنگ و صلح

(جلد اول)

کلیات

به سرپرستی
خشایار دیهیمی





- ◆ نام کتاب ◆ دانشنامه جنگ و صلح: کلیات
- ◆ به سرپرستی ◆ خشایار دیهیمی
- ◆ طرح جلد ◆ داوری
- ◆ حروفنگار و صفحه‌بند ◆ اصغر قلی‌زاده
- ◆ نویت چاپ ◆ اول، ۱۳۹۸
- ◆ لیتوگرافی ◆ پارسیان
- ◆ چاپ ◆ مهارت
- ◆ تیراژ ◆ ۷۰۰ نسخه
- ◆ شابک دوره ◆ ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۹۸-۵۲-۸
- ◆ ISBN ◆ 978-600-6298-52-8
- ◆ شابک جلد اول ◆ ۹۷۸-۹۶۴-۶۴۹۴-۹۷-۸
- ◆ ISBN Vol 1. ◆ 978-964-6494-97-8

حق چاپ محفوظ است.

دفتر نشر: انقلاب، خیابان دوازده فروردین، خیابان وحید نظری، شماره‌ی ۱۱۲

تلفن ۶۶۹۷۸۵۸۲

فروشگاه مرکزی: فلکه دوم تهرانیارس، خ جشنواره شماره‌ی ۲۲۹

تلفن ۷۷۳۱۶۱۱ - ۷۷۰۲۷۶۸

پایگاه اینترنتی: www.sedayemoaser.com

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۹	فلسفه جنگ
	الکزانددر موزلی / خشایار دیهیمی
۲۸	معنای لغوی جنگ
	آوات مزدا
۳۱	صلح
	بن لو / خشایار دیهیمی
۴۳	نظریه جنگ عادلانه
	الکزانددر موزلی / خشایار دیهیمی
۷۹	صلح طلبی
	الکزانددر موزلی / خشایار دیهیمی
۱۰۱	تروریسم
	علی معظمی
۱۳۶	جنگ داخلی
	جک لوی / احد علیقلیان
۱۶۲	جنگ سیاسی
	خشایار دیهیمی

- ۱۶۸ نسل‌کشی
مارک کرامر / علی معظمی
- ۱۸۰ پاکسازی قومی
مارتین گریفیتس / خشایار دیهیمی
- ۱۸۳ جنگ، تبلیغات و رسانه‌ها
خشایار دیهیمی
- ۱۹۹ جنگ سرد
مارتین گریفیتس / خشایار دیهیمی
- ۲۰۴ جنگ‌های نامتوازن
تام لنسفورد / خشایار دیهیمی
- ۲۰۹ جنگ‌های نوع سوم
مارتین گریفیتس / خشایار دیهیمی
- ۲۱۳ جنایت جنگی
مارتین گریفیتس / خشایار دیهیمی
- ۲۱۷ جهان فارغ از جنگ: آرمان یا واقعیت؟
هدایت‌الله فلسفی
- ۲۲۸ مداخله بشردوستانه
اریک ای. هاینس / خشایار دیهیمی
- ۲۴۴ جنگ فقط یک جعل و ابداع است نه یک ضرورت بیولوژیکی
مارگارت مید / خشایار دیهیمی
- ۲۵۵ طبیعت بشر و جنگ
الگزاندرو موزلی / مسعود صادقی

پیشگفتار

بی تردید در طول تاریخ برای همه‌ی جوامع کوچک و بزرگ معضلی بزرگتر از جنگ و دغدغه‌ای بالاتر از صلح وجود نداشته و ندارد. همه‌ی جوامع از جنگ‌ها و صلح‌ها تأثیر پذیرفته و می‌پذیرند. جنگ‌ها هر چه پیش‌تر آمده‌ایم نه تنها کمتر نشده‌اند بلکه روزبه‌روز حادث‌تر و پیچیده‌تر و تعیین‌کننده‌تر شده‌اند. بنابراین، شناخت جنگ، چه از نظر تاریخی چه از نظر عوامل برانگیزاننده‌اش، برای همه‌ی جوامع ضروری است. اما جنگ پدیده‌ای است بسیار پیچیده و مرتبط با شاخه‌های بسیار متنوع: سیاست، تاریخ، فلسفه، روانشناسی، حقوق، جامعه‌شناسی، اقتصاد، تکنولوژی، هنر، ادبیات و.... برای شناخت درست این پدیده باید به کلیه‌ی این وجوه پرداخت. این دانشنامه نیز با همین هدف گردآوری و تدوین و ترجمه شده است. این دانشنامه ترجمه‌ی یک دانشنامه‌ی خارجی نیست بلکه از متون بسیاری در تدوین آن استفاده شده است. منابع و مآخذ در جلد پایانی می‌آید. این دانشنامه یک دانشنامه‌ی موضوعی و تفصیلی است و هر جلد آن به یک یا چند موضوع مرتبط اختصاص یافته است و ترتیب آن نیز الفبایی نیست. در انتخاب مقالات سعی شده است جامعیت و علمی بودن آن ملاک قرار گیرد. البته ادعای عرضه‌ی دانشنامه‌ای جامع و کامل در زمینه‌ی پدیده‌ای چنین بزرگ و گسترده ادعایی گزاف است. تنها امیدم این است که این دانشنامه پایه‌ای درست برای تکمیل آن به مرور زمان با کمک صاحب‌نظران فراهم بیاورد.

فلسفه جنگ

الکزاندر موزلی

♦
خشایار دیهیمی

هر بررسی فلسفی جنگ، ناگزیر باید به چهار سؤال کلی بپردازد: جنگ چیست؟ چه عللی باعث جنگ می‌شوند؟ رابطه میان طبیعت بشری و جنگ چیست؟ و آیا جنگ هرگز می‌تواند اخلاقاً قابل توجیه باشد؟

به دست دادن تعریفی از جنگ مستلزم این است که معین کنیم چه چیزها و چه کسانی در شروع جنگ و شرکت در جنگ دخیل‌اند. و وقتی شخصی تعریفی از جنگ به دست می‌دهد در واقع فلسفه سیاسی گسترده‌ترش را هم عیان می‌کند، مثلاً اینکه جنگ را محدود به کشمکش میان ملت‌ها و دولت‌ها می‌کند. تعاریف دیگر می‌توانند علاوه بر کشمکش میان دولت‌ها و ملت‌ها، کشمکش میان مکاتب فکری یا ایدئولوژی‌ها را هم در دل خودشان جای دهند.

پاسخ‌ها به این سؤال که «چه عللی باعث جنگ می‌شوند؟» عمدتاً وابسته به دیدگاه فیلسوف درباره جبر و اختیار است. اگر اعمال انسان‌ها و رای اختیارشان باشد. صحبت از علل جنگ بی‌جا و جنگ امری ناگزیر می‌شود. از سوی دیگر، اگر جنگ را محصول انتخاب‌های انسان‌ها بدانیم، آن‌گاه باید به دسته‌بندی کلی

علل جنگ پرداخت: زیست‌شناختی، فرهنگی و عقلی. ما به هنگام پرداختن به علل ریشه‌ای جنگ به رابطه میان طبیعت بشری و جنگ هم خواهیم پرداخت. و سرانجام، این سؤال بر جای می‌ماند که آیا جنگ هرگز می‌تواند اخلاقاً قابل توجیه باشد؟ نظریه جنگ عادلانه چارچوب مناسبی برای رسیدگی اخلاقی به گفتمان جنگ فراهم می‌آورد. در بستر جنگ مدرن، که دائماً در حال تحول است، محاسبه اخلاقی جنگ ایجاب می‌کند که فیلسوف جنگ، علاوه بر نظامیان و غیرنظامیان، به اهداف قابل توجیه استراتژی‌ها و استفاده از سلاح‌ها هم بپردازد.

پاسخ به همه این سؤال‌ها ما را به سؤال‌های خاص‌تر و کاربردی‌تر در زمینه مسائل اخلاقی و سیاسی رهنمون می‌شود. کلاً فلسفه جنگ بسیار پیچیده است و در پرداختن به آن باید فکر منسجمی در زمینه متافیزیک، شناخت‌شناسی، فلسفه ذهن، فلسفه سیاسی، و فلسفه اخلاق داشت.

جنگ چیست؟

نخستین مسئله‌ای که باید به آن بپردازیم این است که جنگ چیست و چه تعریفی از آن می‌توان به دست داد؟ کسی که در زمینه جنگ دست به مطالعه و پژوهش می‌زند باید در بررسی تعاریف جنگ، جانب احتیاط را رعایت کند، چون جنگ هم مثل هر پدیده اجتماعی تعاریف گوناگون دارد و این تعاریف غالباً مواضع خاص سیاسی و فلسفی نویسنده را پوشیده نگه می‌دارند. این نکته هم در مورد تعاریف جنگ در فرهنگ لغت صادق است هم در مورد مقاله‌ها و رساله‌ها، درباره تاریخ نظامی و سیاسی جنگ.

سیسرون تعریفی بسیار متوسع از جنگ به دست می‌دهد: «جدال با توسل به زور». هوگو گروتیوس این را هم اضافه می‌کند: «جنگ حالت جدال است میان گروه‌های متخاصم». هابز می‌گوید جنگ علاوه بر یک وضع و حالت، یک طرز

نگرش هم هست: «منظور از جنگ، وضعی است که می تواند حتا وقتی عملیات جنگی ادامه ندارد همچنان وجود داشته باشد» (این جمله از گروتیوس است و نویسنده به اشتباه آن را به هابز نسبت داده است، اما هابز در *لویاتان* جمله ای دارد با همین مضمون: «جنگ تنها به معنای نبرد یا عمل جنگیدن نیست، بلکه برهه ای از زمان هم هست که در آن میل به جدال در نبرد کاملاً آشکار است.» - م.) دنی دیدرومی گوید: «جنگ یک بیماری حاد و تشنج زای تنواره سیاسی است.» کارل فون کلاوزویتس می گوید: «جنگ ادامه سیاست است از راه های دیگر.» دیگرانی هم تعاریف دیگری به دست داده اند. هر تعریفی نقاط قوت و نقاط ضعف خاص خودش را دارد، اما این تعاریف غالباً نقطه اوج و ختام مواضع فلسفی گسترده تر هریک از نویسندگان است.

مثلاً، این انگاره که جنگ فقط شامل جنگ میان دولت ها است - چنانکه کلاوزویتس می گوید - یک نظریه سیاسی نیرومند را فاش می سازد که مفروض این است که سیاست امری صرفاً مربوط به دولت ها است و جنگ هم به نحوی از انحاء بازتاب دهنده یک فعالیت سیاسی است. دیکشنری وبستر هم «جنگ» را چنین تعریف می کند: «حالتی از خصومت عیان و اعلام شده میان دولت ها و ملت ها که منجر به کشمکش مسلحانه میان آن ها می شود».

این تعریفی سیاسی- عقلانی از جنگ است، یعنی جنگ لزوماً باید رسماً اعلام شده باشد و باید میان دولت ها باشد. روسو هم همین تعریف را دارد و موضعش را چنین بیان می کند: «جنگ رابطه ای است میان چیزها، و نه میان اشخاص... پس جنگ رابطه ای است نه میان افراد، بلکه میان دولت ها».

یکی از مورخان نظامی، جان کیگان، در کتاب *تاریخ جنگ*، توضیحی مفید درباره نظریه سیاسی- عقلانی جنگ و مشخصه های آن می دهد. جنگ امری منظم است که دولت ها درگیرش می شوند و آغاز و پایانی اعلان شده دارد و افراد درگیر در آن به آسانی قابل شناسایی هستند، و سربازان در آن باید کاملاً مطیع

اوامر باشند. این تعریف از جنگ عقلانی بسیار محدود و دربرگیرنده چیزهایی است نظیر محاصره، جنگ منظم، درگیری مسلحانه، حملات زمینی و دریایی و هوایی، گشت اکتشافی، مأموریت‌های دیده‌بانی و... که هریک آداب و مقررات خاص خودش را دارد. کیگان می‌گوید نظریه عقلانی اصلاً به جنگ‌های پیشادولتی یا غیردولتی میان مردمان نمی‌پردازد.

مکاتب فکری دیگری غیر از مکتب سیاسی-عقلانی هم به جنگ پرداخته‌اند و از طبیعت جنگ گزارش‌های دیگرگونه‌ای به دست داده‌اند، پس کسی که به دنبال مطالعه و پژوهش در جنگ است باید مراقب باشد که در دام تعاریف محدود و هنجاری از جنگ گرفتار نیاید. اگر تعریف‌مان از جنگ فقط جنگ میان دولت‌ها باشد آنگاه جنگ‌های قبیله‌ای و جنگ‌های گروه‌های معارض غیردولتی علیه دولت‌ها از دایره بررسی‌مان بیرون می‌مانند.

تعریف بدیلی از جنگ هست که آن را پدیده فراگیری در همه جهان می‌داند. طبق این تعریف، نبردها صرفاً علائمی هستند از طبیعت جنگ‌آفرین عالم. چنین توصیفی به فلسفه هراکلیتوسی یا هگلی مربوط می‌شود که در آن‌ها تغییرات مادی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... فقط از دل جنگ یا کشمکش خشونت‌بار برمی‌آیند. هراکلیتوس با طعن و تحقیر می‌گوید: «جنگ پدر همه چیزهاست»، و هگل هم همین نظر را به گونه‌ای دیگر بازتاب می‌دهد. جالب است که حتا ولتر، تجسم عینی عصر روشنگری، هم همین خط را پی می‌گیرد: «قحطی، طاعون و بلاهای طبیعی، و جنگ مشهورترین اجزای این جهان نکبتی هستند... همه حیوانات دائماً در جنگ با یکدیگرند... هوا، زمین و آب عرصه ویرانی هستند».

دیکشنری آکسفورد هم تعریفش از جنگ گسترده است: «جنگ عبارت است از خصومت یا مبارزه فعالانه میان موجودات جاندار؛ کشمکشی میان نیروها یا اصول متخالف». این تعریف، از محدودیت درک و برداشت سیاسی-عقلانی پرهیز

می‌کند و امکان برخورد های استعاری و غیرخشن میان نظام‌های فکری، نظیر آموزه‌های دینی یا شرکت‌های تجاری را هم در تعریفش می‌گنجاند. این شاید تعریفی بیش از حد گل‌وگشاد باشد، چون تجارت فعالیت‌ی متمایز از جنگ است، هرچند تجارت در جنگ هم وجود دارد و غالباً تجارت است که به جنگ‌ها دامن می‌زند. به نظر می‌رسد تعریف دیکشنری آکسفورد (OED) در ضمن متافیزیکی هراکلیتوسی را هم بازتاب می‌دهد که در آن نیروهای معارض بر هم تأثیر می‌گذارند و موجب تغییر می‌شوند و در آن، جنگ محصول چنین متافیزیکی است. پس این دو دیکشنری معتبر و محل رجوع همگان (وبستر و آکسفورد) دو تعریف کاملاً متفاوت از جنگ به دست می‌دهند که دال بر مواضع فلسفی خاص است.

نقش‌پذیری و تاریخ زبان انگلیسی در ضمن به این معنا هم هست که تعاریف معمول جنگ احتمالاً شامل معانی مأخوذ از زبان‌های دیگر قدیمی‌تر هستند: ریشه‌های مرتبط زبانی گرمانیک، لاتین، یونانی و سانسکریت هستند. چنین توصیفاتی از جنگ در ادبیات شفاهی و ادبیات مکتوب یافت می‌شوند، چون ما در داستان‌ها، شعرها، لطیفه‌ها و کتاب‌های تاریخ چیزهایی راجع به جنگ می‌خوانیم که احتمالاً دربرگیرنده درک و برداشت‌های قدیمی‌تر از جنگ هستند. با این همه، توصیفات از جنگ در ادبیات، در نوشته‌های نویسندگان مختلف و در خطابه‌های خطیبان گوناگون غالباً خیلی دور از درک و برداشت‌های مدرن از جنگ نیستند و شباهت‌ها فراوان است. تفاوت‌ها هم ناشی از داورهای گوناگون نویسندگان، شاعران و خطیبان درباره جنگ است. پس مثلاً می‌توان گفت که درک و برداشت یونانیان باستان از جنگ، تفاوت زیادی با درک و برداشت امروزمین ما ندارد. در هر دو درک و برداشت، حضور و غیاب جنگ محسوس است. اما ریشه‌شناسی واژه جنگ می‌تواند به فیلسوفان کمک کند که جایگاه مفهومی آن را در جوامع مختلف در ادوار مختلف به جا بیاورند.

مثلاً ریشه واژه انگلیسی «Werra»، «War» در زبان فرانکو-گرمانيک است که به معنای درهم برهمی، ناهماهنگی، یا کشمکش و مشاجره است. فعل Warren هم به معنای گیجی و حیرانی است. جنگ قطعاً آشفتگی و درهم برهمی را در پی دارد، همان گونه که کلاوزویتس آن را «آشفتگی جنگ» می‌خواند، اما این تعبیر چیزی از اعتبار این انگاره نمی‌کاهد که جنگ امری سازمان‌یافته است. واژه لاتینی جنگ Bellum است که مبارزه تن به تن معنای اصلی آن است. واژه یونانی جنگ Polemos است که القاکننده معنای جدل و بحث خشن و تهاجمی است و واژه Polemic انگلیسی هم از آن گرفته شده است. واژه فرانکو-گرمانيک به امری مبهم، درهم برهمی، و کشمکش و مشاجره دلالت دارد که بر مشکلات و مسائل اجتماعی دیگری غیر از جنگ هم که جوامع و گروه‌ها مبتلا می‌شوند، می‌تواند اطلاق شود. واژه Werra آشکارا از نظر مفهوم جامعه‌شناختی در رده پایین‌تری از Polemos یونانی قرار می‌گیرد که ذهن را بیشتر معطوف خشونت و کشمکش می‌کند و نیز از Bellum لاتینی که دلالت بر مبارزه میان دو طرف دارد.^۱

تعریف دیگری هم از جنگ وجود دارد که به نظر من انعطاف بیشتری از تعریف وبستر دارد و به گل و گشادی تعریف آکسفورد هم نیست. «جنگ یک وضع کشمکش و خصومت جمعی سازمان‌یافته و نامحدود است.» این تعریف همه انواع جنگ را دربرمی‌گیرد و از جنگ میان دولت‌ها بسی فراتر می‌رود، چون می‌تواند دربرگیرنده جنگ‌های قبیله‌ای، جنگ‌های فرهنگی، جنگ‌های آیینی، جنگ‌های چریکی، جنگ‌های داخلی، و همه اقسام جنگ‌های منظم و غیرمنظم باشد.

مسئله سیاسی به دست دادن تعریفی از جنگ نخستین مسئله و مشکل

۱. برای اطلاع از ریشه واژه‌های مربوط به جنگ در زبان فارسی به مطلب ضمیمه در انتهای این مقاله رجوع کنید.

فلسفی در زمینه جنگ است، اما به هر حال اگر همین تعریف اخیر را بپذیریم که نبردهای مسلحانه گروه‌ها، کشمکش دوجانبه و تهدید به خشونت میان گروه‌ها، و اعلان جنگ فرمانروایان، شورش‌های مسلحانه و خشونت جمعی از هر نوع را دربرمی‌گیرد، آن‌گاه می‌توانیم جنگ را از خشونت فردی، برخوردهای استعاری ارزش‌ها و غیره متمایز کنیم.

علل جنگ

رشته‌های مختلف علوم انسانی به علت‌شناسی جنگ پرداخته‌اند، اما درست مثل تعاریف جنگ، در اینجا هم همه به‌صورت ضمنی یا آشکار مسائل فلسفی گسترده‌تر را درباره ماهیت جبر و اختیار مفروض داشته‌اند.

مثلاً اگر گفته شود انسان آزادانه اعمالش را بر نمی‌گزیند (جبر علی سفت و سخت) آن‌گاه جنگ بدل به یک واقعیت مقدر در جهان می‌شود، واقعیتی که نوع بشر قدرت مقابله با آن را ندارد. و باز طیف عقاید در دل این آموزه بسیار گسترده‌تر است و شامل نظرهای بسیاری می‌شود، از آن‌هایی که جنگ را امری ضروری و گریزناپذیر می‌دانند گرفته تا آن‌هایی که درعین اعتقاد به گریزناپذیری جنگ، می‌گویند انسان‌ها قدرت به حداقل رساندن خسارات و ضایعات جنگ را دارند، درست همان‌طور که پزشک می‌تواند با تجویز دارو عوارض بیماری را به حداقل برساند. نتیجه‌ای که این‌ها می‌گیرند این است که انسان مسئول اعمالش نیست و مسئول جنگ هم نمی‌تواند باشد. پس این سؤال که علت جنگ در کجاست و چیست، بدل به یک جست‌وجوی فکری و عقلی می‌شود: در قرون وسطا، عالم، ستارگان، سیارات و تلفیق و ترکیب چهار عنصر (خاک، هوا، آب و آتش) کلید فهم اعمال انسانی دانسته می‌شد. ذهن مدرن متوجه پیچیدگی بسیار بیشتر عالم شده است، اما با این همه، باز هستند کسانی که برای توضیح اینکه جنگ از کجا نشأت می‌گیرد، به ماهیت مادی عالم و قوانین آن رجوع می‌کنند. عده‌ای هم به

دنبال روایت‌های پیچیده‌تری از دورنگاه اختربینی ذهن قرون وسطایی هستند (مثلاً بنگرید به «نظریه چرخه‌ای» کوندرا تیف) حال آنکه عده‌ای به علوم جدیدتر زیست‌شناسی مولکولی و ژنتیکی برای فراهم آوردن توضیح روی کرده‌اند.

نظریه پردازان مکتب جبر علی رقیق می‌گویند انسان محصول محیطش است - باهر تعبیری که از محیط داشته باشیم - اما در عین حال انسان قدرتی هم برای تغییر دادن محیطش دارد. استدلال‌ها از این منظر بسیار ظریف و پیچیده هستند، چون غالباً مفروض‌شان این است که انسان‌ها در کل تابع نیروهای چاره‌ناپذیری هستند که آنها را به سوی جنگ می‌رانند، اما عده‌ای هم هستند - مثل فیلسوفان و دانشمندان - که اعمال‌شان از پیش مقدر نیست. چون این توانایی فکری را دارند که دریابند چه تغییراتی لازم است تا بتوان تمایلات مادی انسان را عوض کرد. و باز، پارادوکس‌ها و ظرافت‌های عقاید در اینجا هم بسیار کنجکاوی‌برانگیز است زیرا می‌توان این سؤال را طرح کرد که چه چیزی به عده‌ای این امکان را می‌دهد که از دایره شمول قوانینی که همه آن دیگران تابعش هستند بیرون بمانند؟

دیگرانی که بر آزادی انتخاب (اختیار) انسان تأکید می‌کنند، می‌گویند جنگ محصول انتخاب خود انسان‌هاست و لذا مسئولیت آن هم به‌طور کامل متوجه خود ایشان است. اما طرفداران نظریه اختیار به مکتب‌های فکری گوناگونی تعلق دارند که نظر متفاوتی درباره ماهیت انتخاب و مسئولیت دارند. علل جنگ را، دقیقاً به این علت که ماهیت جمعی دارد، باید در فلسفه سیاسی و بحث‌های مربوط به مسئولیت شهروندان و مسئولیت حکومت در قبال جنگ جست‌وجو کرد. این جست‌وجو نهایتاً به مسائل اخلاقی می‌رسد (تا چه حد شهروندان اخلاقاً مسئول جنگ هستند؟) اما در زمینه علل مسببه جنگ، اگر انسان‌ها مسئولیت آغاز عملی جنگ را بر دوش دارند، باید پرسید بنا به تأیید کدام مراجع، جنگ صورت عمل به خود می‌گیرد؟ در اینجا هم با مسائل و مشکلات

توصیفی روبه‌رو می‌شویم هم با مسائل و مشکلات ارزشی، زیرا می‌توان پرسید مرجع قانونی برای اعلان جنگ کیست، و بعد برسیم به این مسئله که آیا آن مرجع مشروعیت دارد یا باید داشته باشد؟ مثلاً ممکن است کسی به این مسئله بپردازد که آیا آن مرجع بازتاب‌دهنده خواست «مردم» (یا آنچه باید مردم بخواهند) هست یا نه و آیا آن مرجع از مردم می‌پرسد که چه می‌خواهند (یا باید بخواهند)؟ آیا توده مردم به آسانی تحت تأثیر اندیشه‌های نخبگان قرار می‌گیرند یا به عکس، نخبگان نهایتاً به دنبال آن چیزی می‌روند که توده مردم می‌خواهند؟ در اینجا، برخی گناه جنگ را بر دوش آریستوکرات‌ها می‌گذارند (مثلاً نیچه، که نهایتاً زبان به ستایش آریستوکرات‌ها در این باب می‌گشاید) و دیگرانی گناه جنگ را به گردن توده مردم می‌اندازند که آریستوکرات‌هایی را که تمایلی به جنگیدن ندارند، تحریک به جنگیدن می‌کنند (مثلاً ویکو، در علم جدید، بخش ۸۷).

بنابراین، آن‌هایی که تأکید می‌کنند جنگ حاصل انتخاب خود انسان‌هاست، طبیعت اخلاقی و سیاسی انسان را در کانون توجه قرار می‌دهند، اما وقتی پایمان را به قلمرو فلسفی گسترده متافیزیک می‌گذاریم، پای علل خاص دیگری برای جنگ به میان می‌آید که باید مورد توجه‌شان قرار داد. این مسائل خاص را می‌توان به سه گروه اصلی تقسیم کرد: زیست‌شناسی انسان، فرهنگ و قوه عقل آدمی.

برخی می‌گویند جنگ محصول زیست‌شناسی موروثی انسان است که با مخالفت کسانی روبه‌رو می‌شود که با خشم می‌گویند این پیروی از همان نظریه جبرگرایان است. از جمله این نظریه‌های زیست‌شناختی در باب جنگ، یکی نظریه‌های آن‌هایی است که می‌گویند انسان طبیعتاً خوی تهاجمی دارد یا طبیعتاً دلبسته سرزمینش است. تحلیل‌های پیچیده‌تر «نظریه بازی» و «تکامل ژنتیکی» را هم به کار می‌گیرند تا توضیحی برای بروز خشونت و جنگ فراهم آورند (در این حوزه تفسیرهای ریچارد داوکینز بسیار جالب توجه است). در

محدوده گسترده این مکتب فکری، عده‌ای قبول دارند که می‌توان با سائق‌های ستیزه‌جویانه بشر مقابله کرد و آن سائق‌ها را به سمت صلح‌جویی راند (ویلیام جیمز)، و عده‌ای هم دل‌نگران فقدان ممنوعیت‌های موروثی برای جنگیدن با سلاح‌هایی هستند که هر روز خطرناک‌تر از پیش می‌شوند (کونراد لورنتس)، و دیگری هم می‌گویند فرآیند طبیعی تکامل، شیوه‌های رفتاری صلح‌جویانه را بر شیوه‌های رفتاری خشونت‌آمیز برتری خواهد بخشید (ریچارد داوکینز).

آنهایی که نگاهی فرهنگی به مسئله جنگ دارند و جبر علی زیست‌شناختی را رد می‌کنند، دنبال این هستند که علل جنگ را برحسب نهادهای فرهنگی خاص توضیح دهند. باز هم وقتی طرفداران این نگاه فرهنگی می‌گویند جنگ صرفاً محصول فرهنگ یا جامعه انسان است پای جبر علی به میان می‌آید. البته عقاید افراد مختلف در این مکتب درباره ماهیت تغییر فرهنگی و امکان آن با هم فرق دارد. مثلاً، آیا «اخلاق ملایم» کار و دادوستد که هرچه بیشتر به تبلیغ گفتمان صلح می‌پردازد، می‌تواند با ستیزه‌جویی انسان مقابله کند و حتی گرایش‌های فرهنگی ستیزه‌جویانه را (چنان که کانت معتقد بود) از میان ببرد، یا اینکه فرهنگ‌ها در معرض چنان «ماند»ی هستند که فقط با تحمیل مجازات‌های بیرونی یا با تشکیل دولت‌های فراملی می‌توان به صلح رسید؟ این معضل، ما را به‌سوی سؤال‌هایی با ماهیت تجربی و ارزشی درباره شیوه‌های رفتاری جوامعی می‌برد که از جنگ چشم پوشیده‌اند و اینکه تا چه حد می‌توان چنین نگاه و برنامه‌ای را در سایر جوامع هم رواج داد. مثلاً، چه چیزی سبب صلح میان قبایل جنگجو در انگلستان شد و چه چیزی مردم ایرلند شمالی و یوگسلاوی سابق را از صلحی مشابه باز می‌دارد؟

عقل‌گرایان آنهایی هستند که بر کارایی عقل بشری در امور بشری تأکید می‌کنند و لذا می‌گویند جنگیدن یا نجنگیدن محصول عقل بشر است. در نظر عده‌ای این مایه تأسف است چون اگر انسان عقل نداشت به دنبال کسب امتیاز در

جنگ نمی‌رفت و جانوری صلح‌جو تر می‌شد. در نظر دیگرانی عقل وسیله‌ای است برای برگزشتن از تفاوت‌های نسبی فرهنگی و منابع تصادم‌های ملازم با آن، و ترک عقل علت اصلی جنگ است (جان لاک، رساله دوم). مدافعان نظریه سود متقابل عقل مشترک انسانی سابقه دیرینه‌ای دارند که به رواقیون و نظریه پردازان قانون طبیعی در قرون وسطا و دانشوران و حقوق دانان بعدی می‌رسد. بهترین مبلغ و مدافع این خط فکری، ایمانوئل کانت است که در حوزه صلح جاویدان از این نظر دفاع کرده است.

بسیاری از کسانی که ریشه جنگ را در ترک عقل می‌دانند، اندیشه‌های شان برگرفته از افلاطون نیز هست که می‌گوید: «جنگ‌ها و انقلاب‌ها و نبردها صرفاً و منحصرأ مربوط به تن و تمناهای آن هستند». یعنی شهوت انسان بعضاً یا همیشه بر عقل او غلبه می‌کند و نتیجه‌اش انحطاط اخلاقی و سیاسی است. نظریه‌های افلاطون در این زمینه انعکاس گسترده‌ای در اندیشه غربی داشته است، و مثلاً بار دیگر در ژرف‌اندیشی فروید درباره جنگ (چرا جنگ) پدیدار شده است. فروید ریشه جنگ را در غریزه مرگ می‌داند. داستایفسکی هم دنباله همین اندیشه افلاطون را می‌گیرد و درباره بربریت ذاتی انسان چنین می‌گوید: «دقیقاً همین بی‌دفاعی کودکان است که شکنجه‌گران را وسوسه می‌کند، این ساده‌دلی فرشته‌وار کودک که نه جایی و نه کسی برای پناه‌بردن دارد، خون‌پلید شکنجه‌گر را به جوش می‌آورد. البته در هر آدمی جانوری خفته است، جانور خشم، جانور شهوانی که فریادهای قربانی، آتش شهوتش را تیزتر می‌کند، جانوری افسارگسیخته، جانوری که از فرط هرزگی هزار بیماری دارد - نفرس، کبد خراب و غیره و غیره.» (برادران کارامازوف، «طغیان»).

مشکل عطف توجه فقط به یک جنبه از طبیعت انسانی این است که درعین اینکه توضیح علل جنگ را ساده می‌کند اما در این ساده‌سازی توضیحات قانع‌کننده نظریه‌های رقیب را نادیده می‌گیرد. مثلاً تأکید بر عقل بشری و

نشاندن آن در جایگاه علت اصلی جنگ، این خطر را در پی دارد که بهایی به ساختارهای فرهنگی عمیق داده نشود، ساختارهایی که می‌توانند به‌رغم توسل همگانی به صلح، آتش جنگ را شعله‌ور سازند، یا بر همین وجه، ممکن است باعث شود از کنار ستیزه‌جویی موروئی در برخی افراد و حتا در برخی گروه‌ها نادیده بمانند. بر همین وجه، تأکید بر علت‌شناسی زیست‌شناختی جنگ ممکن است باعث شود توانایی فکری انسان برای مهار تمایلش به جنگ و حتا راندن تمایلش به سوی صلح از دیده پنهان بماند. به عبارت دیگر، زیست‌شناسی انسان می‌تواند بر تفکرش تأثیر بگذارد و به دنبال آن تأثیرات زیان‌باری بر پرورش فرهنگی‌اش داشته باشد، و در مقابل نهادهای فرهنگی هم می‌توانند بر رشد و پرورش زیست‌شناختی و عقلانی‌اش تأثیر منفی بگذارند (مثلاً نحوه استقبال از بیگانگان بر جداافتادگی یک گروه یا یکپارچگی‌اش و در نتیجه بر استخر ژنی توالدی‌اش اثر بگذارد).

وارسی علل جنگ ما را به‌سوی واریسی تفصیلی بسیاری از موضوعات فرعی رهنمون می‌کند، فارغ از اینکه توضیح عرضه‌شده برای علل جنگ تا چه اندازه اعتبار منطقی درونی دارد. بنابراین، کسانی که در زمینه جنگ پژوهش و مطالعه می‌کنند لازم است پا را از دایره پژوهش در تعاریف و توضیحات پیشنهادشده فراتر بگذارند و به بررسی مسائل و مشکلات فلسفی گسترده‌تری بپردازند که غالباً پنهان نگاه داشته می‌شوند.

طبیعت بشری و جنگ

یکی از بهترین نقاط شروع برای پژوهش درباره رابطه طبیعت بشری و جنگ رجوع به هابز است که وضعی طبیعی را مطرح می‌کند که در آن طبیعت «واقعی» یا «نهفته» انسان در کانون توجه ما قرار می‌گیرد. هابز قاطعانه می‌گوید اگر قدرتی بیرونی نباشد که قوانینی را تحمیل کند، وضع طبیعی وضع جنگ دائم خواهد

بود. یعنی، «در زمانی که آدمیان بدون قدرتی عمومی به سر می‌برند، قدرتی که بتواند همگان را در حال ترس نگه دارد، در وضعی هستند که جنگ (Warre) خوانده می‌شود و چنین جنگی (Warre) جنگ همه علیه همه است» (لویاتان). این تعبیر هابز، چنانکه گفتیم، نقطه شروع مناسبی برای بحث درباره تمایلات طبیعی انسان است و بسیاری از فیلسوفان بزرگ، از جمله لاک، روسو و کانت، کم یا بیش، با این توصیف هابز موافقت داشته‌اند. لاک این نظر هابز را که وضع طبیعی وضع هرج و مرج مطلق و جنگ تمام عیار است رد می‌کند اما در عین حال می‌پذیرد که همیشه افراد و مردمانی هستند که از فقدان قانون و نیرویی که قانون را به اجرا بگذارد سوءاستفاده می‌کنند.

روسو تصویر هابز را وارونه می‌کند و می‌گوید وضع طبیعی، طبیعتاً صلح‌آمیز است و نه ستیزه‌جویانه، اما وقتی به بحث کشف درباره سیاست بین‌الملل می‌پردازد همان ذهنیت هابزی را پیدا می‌کند و می‌گوید دولت‌ها باید فعال (مهاجم) باشند و گرنه به انحطاط می‌گیرند و از هم می‌پاشند، جنگ امری ناگزیر است و هر تلاشی برای برپا کردن فدراسیون‌های صلح‌آمیز بیهوده است.

موضع کانت این است که کشمکش ذاتی میان انسان‌ها و بعد میان دولت‌ها نوع بشر را واداشته تا به دنبال صلح و فدراسیون باشند. چنین نیست که عقل بشر به تنهایی به او می‌آموزد که جهان پر از صلح چه مزایایی دارد، بلکه خود جنگ، که وقتی ساختارهای فراگیر وجود ندارند اجتناب‌ناپذیر است، انسان‌ها را وامی‌دارد به ترتیبات صلح‌آمیز تر بیندیشند و راهی برای تحققش پیدا کنند. اما حتا کانت هم درک و برداشت بدبینانه‌ای از نوع بشر دارد: «جنگ ظاهراً ریشه عمیقی در طبیعت بشری دارد، و حتا در نظر انسان‌ها امری شریف می‌نماید که عشق به افتخار، او را به سوبش می‌کشد، بی‌آنکه انگیزه‌های خودخواهانه در کار باشند» (صلح جاویدان)

هابز درک و برداشتی اتمیستی از نوع بشر عرضه می‌کند که بسیاری با آن

مخالفتند. باهمادگرایان از هر سخنی انگاره افراد منفردی را که به جان هم می‌افتند، و بعد به دنبال قراردادی میان خودشان می‌روند تا صلح برقرار شود، رد می‌کنند. برخی از منتقدان هابز درک و برداشتی ارگانیک از باهماد (اجتماع) را ترجیح می‌دهند که در آن توانایی هر فرد برای مذاکره در باب صلح (از طریق قرارداد اجتماعی) یا رفتن به سوی جنگ در دل ساختارهایی اجتماعی نهفته است که به فرد شکل داده‌اند، باهمادگرایان به این جمله جان دادند که «هیچ انسانی یک جزیره نیست» و به این جمله ارسطو که «انسان حیوانی سیاسی است» رجوع می‌کنند و تأکید می‌ورزند که پیوندهای اجتماعی خاص مردمان هر دیار است و لذا بر ساختن نظریه‌ای درباره طبیعت بشری، و از آن رو جنگ، مستلزم بررسی جامعه‌ای است که افراد در آن می‌زیند. پس چون عناصر حاکم بر طبیعت بشری نسبی و متناسب با زمان و مکان هستند، پس طبیعت و اخلاقیات جنگ هم چنین‌اند، هر چند مدافعان این دیدگاه می‌توانند بپذیرند که اشکال فرهنگی در طول زمان دوام دارند. مثلاً دیدگاه باهمادگرایان درباره جنگ این نظر را القاء می‌کند که جنگ هومری با جنگ‌های قرن شانزدهم تفاوت دارد. اما مورخان می‌توانند گواهی‌هایی بیاورند که اثبات می‌کند مطالعه جنگ یونانی در ایلایاد بر نسل‌های بعدی و تصورشان از خودشان و جنگ تأثیر گذاشته است.

دیگرانی هرگونه نظریه پردازی درباره طبیعت بشری را رد می‌کنند. مثلاً کنت والتس می‌نویسد: «درست است که بی‌تردید طبیعت بشری نقشی در جنگ‌افروزی دارد، اما طبیعت بشری نمی‌تواند توضیح‌دهنده هم جنگ و هم صلح باشد. تنها چیزی که از آن برمی‌آید این است که انسان‌ها بعضاً می‌جنگند و بعضاً نمی‌جنگند» (انسان، جنگ و دولت). اگرستانسیالیست‌ها هم می‌گویند چیزی به نام طبیعت بشری با اختیار کامل بشری در تضاد است (سارتر). خطری که این نظرها پیش می‌آورد این است که هرگونه احساس نیاز به جست‌وجو و یافتن جوه مشترک میان جنگجویان دوره‌ها و زمان‌های مختلف را از میان

می‌برد، درحالی‌که چنین جست‌وجویی هم برای مورخان نظامی و هم برای فعالان صلح می‌تواند بسیار سودمند باشد.

جنگ و فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی

اولین دروازه برای ورود به عرصه پژوهش در زمینه اخلاق جنگ «نظریه جنگ عادلانه» است که در کتاب‌های بسیار و حتا فرهنگ‌های لغت به آن پرداخته شده است.

اما زمانی که شخصی که به مطالعه و پژوهش در زمینه جنگ می‌پردازد از نظریه‌های فلسفی گسترده‌تر که ربطی به جنگ دارند آگاه شد، آنگاه در دنباله پژوهشش باید به تحلیل اخلاقی جنگ بپردازد و این تحلیل طبیعتاً با این سؤال آغاز می‌شود: آیا جنگ اخلاقاً قابل توجیه است؟ باز باید در اینجا درک و برداشت‌های مختلف از عدالت و اخلاق را - اعم از فردی و گروهی - مورد توجه دقیق قرار داد. جنگی که تلاشی جمعی است فعالیتی است توأم با هماهنگی افراد دخیل که در آن نه تنها سؤالات اخلاقی درباره مسئولیت عاملان، اطاعت و نمایندگی همیشه مطرح هستند، بلکه سؤال‌هایی درباره ماهیت عاملیت هم مطرح می‌شوند. آیا ملت‌ها می‌توانند مسئول جنگی شناخته شوند که درگیرش شده‌اند، یا فقط آنهایی را باید مسئول دانست که قدرت اعلان جنگ را دارند؟ بر همین منوال، آیا ژنرال‌ها را منفرداً باید عامل اخلاقی به حساب آورد یا کل ارتش را در مقام حقوقی؟ کدامین گناه متوجه سرباز ساده‌ای است که در ارتش مهاجم می‌جنگد، و درست بر همین وجه، کدامین گناه متوجه شهروندان (و حتا عقبابشان) است که کشورشان مرتکب جنایات جنگی شده است؟ اصلاً آیا چیزی به نام «جنایت جنگی» وجود دارد؟

نظریه جنگ عادلانه با ارزیابی معیارهای اخلاقی و سیاسی برای توجیه آغاز جنگ (دفاعی یا تهاجمی) شروع می‌شود، اما منتقدان این نظریه می‌گویند

نظریه جنگ عادلانه پیشاپیش عدالت را در جنگ مفروض گرفته است، و تنها کاری که می‌ماند این است که معیارهای حقوقی، سیاسی و اخلاقی آن معین شود. بنابراین اول اصلاً باید به تأمل درباره عدالت و جنگ پرداخت. صلح‌طلبان می‌گویند هیچ جنگی و اصلاً هیچ نوع خشونت نمی‌تواند توجیه اخلاقی داشته باشد اما در اینجا هم، مانند سایر موارد، نظرها گوناگون است. عده‌ای (دفاع‌گرایان) می‌گویند توسل به جنگ فقط برای دفاع و آن هم به شرطی که آخرین گزینه باشد پذیرفتنی است، حال آنکه دیگرانی (صلح‌طلبان مطلق‌گرا) بر هیچ نوع خشونت و هیچ نوع جنگی صحنه نمی‌گذارند. فیلسوفان اخلاقی که از موضع صلح‌طلبی سخن می‌گویند توسل به جنگ را برای پشتیبانی از صلح، دفاع از آن و تضمین آن موجه می‌شمارند، اما چنین موضعی می‌تواند به توجیه جنگ‌های دفاعی، جنگ‌های بازدارنده، جنگ‌های تهاجمی و مداخله [بشر دوستانه] برای تأمین این هدف راه ببرد.

ورای آن چه اخلاق صلح‌طلبانه خوانده می‌شود (که در آن هدف نهایی صلح است و متمایز است با صلح‌طلبی که جنگ را در مقام وسیله طرد می‌کند)، نظریه‌هایی هستند که ارزشی اخلاقی به جنگ می‌بخشند. عده بسیار قلیلی از جنگ به خاطر جنگ دفاع می‌کنند، اما بسیاری از نویسندگان از جنگ در مقام وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف گوناگونی غیر از صلح دفاع کرده‌اند؛ مثلاً از جنگ برای قوام‌بخشیدن به هویت ملی، یا وسعت‌بخشیدن به قلمرو، یا برای تقویت فضایل مختلفی نظیر شرف و افتخار. در این رگه فکری، آنهایی جای می‌گیرند که امروزه داروینیست‌های اجتماعی خوانده می‌شوند، و خویشاوندان فکری‌شان، که همه زبان به ستایش مزایای تکاملی جنگ می‌گشایند، حال چه به این دلیل که جنگ به افراد و گروه‌ها نیرو می‌بخشد تا بهترین و بیشترین توانایی‌های‌شان را به بار بنشانند، یا به این دلیل که جنگ اعضای ضعیف‌تر گروه‌ها را از صحنه سیاست خارج و حذف می‌کند.

اخلاقیات جنگ اندک‌اندک راه به حوزه مرتبطش در فلسفه سیاسی باز می‌کند که در آن درک و برداشت‌ها از مسئولیت سیاسی و فرمانفرمایی و نیز انگاره‌های هویت جمعی و فردیت مورد بررسی قرار می‌گیرند. البته فلسفه سیاسی به بحث درباره علل جنگ هم می‌پردازد که قبلاً به آن پرداختیم. مثلاً اگر قوانین اخلاقی جنگ به شخصیت حقوقی دولت ربط داشته باشد، آن‌گاه برای توضیح اینکه جنگ چگونه شکل می‌گیرد باید به هستی و رفتار دولت بپردازیم. همین مسئله مشکلاتی را در زمینه بررسی مسئولیت اخلاقی و سیاسی آغاز جنگ و دنباله و روندش پیش می‌آورد: اگر دولت‌ها طلایه‌دار جنگ هستند، پس باید نتیجه گرفت که فقط رهبران دولت از نظر اخلاقی و سیاسی مسئول جنگ هستند یا اگر برخی از عناصر دموکراسی هیومی را بپذیریم (یعنی اینکه حکومت‌ها همیشه تابع فشار اخلاقی مردمی هستند که بر آنها حکم می‌رانند یا نمایندگی‌شان را برعهده دارند) آن‌گاه مسئولیت سیاسی و اخلاقی جنگ به همه شهروندان بسط می‌یابد.

وقتی که جنگ آغاز می‌شود، هر حسنی هم که داشته باشد، فیلسوفان با نقش اخلاق در آن - اصلاً اگر نقشی داشته باشد - مخالفت می‌ورزند. بسیاری گفته‌اند که بنا به اقتضائاتی که ماهیت جنگ دارد، اخلاق ضرورتاً کنار گذاشته می‌شود و حتا فیلسوفان مسیحی نظیر قدیس آگوستینوس هم چنین نظری داشته‌اند، حال آنکه دیگری سعی کرده‌اند به جنگاوران یادآوری کنند که حتا در حین جنگ باید روابطی اخلاقی مراعات شود و منع‌های گوناگونی وجود دارد که بنا به اهداف اخلاقی باید نسبت به آنها حساس بود. از نظر جامعه‌شناختی، آنهایی که به جنگ می‌روند و از جنگ باز می‌گردند غالباً آداب و آیین‌هایی را به جای آورند که به صورت نمادین نشانه خروج‌شان از جامعه مدنی و بازگشت‌شان به آن است، انگار آنها با رفتن به جنگ و بازگشتن از آن به سطح متفاوتی از اخلاق و عاملیت گذر کرده‌اند. جنگ نوعاً با کشتن و تهدید به کشته‌شدن همراه است و

بیش از همه نویسندگان اگزیستانسیالیست در پدیدارشناسی جنگ به بررسی این مسئله پرداخته‌اند.

از نظر اخلاق‌گرایان، سؤال‌های مربوط به اخلاق و جنگ با این مسئله آغاز می‌شود که باید تعیین کرد کدام اهداف، استراتژی‌ها و استفاده از کدام سلاح‌ها در جنگ اخلاقاً مجاز و قابل توجیه هستند - یعنی تعیین اصول فرق‌گذاری و تناسب. نویسندگان مختلف در این زمینه که آیا همه چیز در جنگ روا و منصفانه است، یا باید از برخی شیوه‌های درگیری اجتناب کرد اختلاف نظر دارند. دلایلی که برای رعایت برخی اصول اخلاقی در جنگ اقامه می‌شود از این قرارند: غلبه یا چشمداشت مراوده صلح‌آمیز در دیگر سطوح؛ مزایای دوجانبه پرهیز از برخی اعمال و هراس از مقابله به مثل و وجود معاهدات و پیمان‌ها و میثاق‌هایی که ملت‌ها برای حفظ وجهه بین‌المللی‌شان به آنها پایبند می‌مانند.

در اینجا باید اشاره‌ای هم بکنیم به تفاوت جنگ مطلق و جنگ تمام‌عیار. جنگ مطلق جنگی است که در آن از همه منابع جامعه استفاده می‌شود و همه شهروندان در خدمت ماشین جنگ قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، جنگ تمام‌عیار جنگی است که در آن هیچ قیدوبندی وجود ندارد. مدافعان این هر دو نوع جنگ در توضیح و توجیه مسئولیت سیاسی و اخلاقی دچار دردسر می‌شوند، چون باید توجیه کنند که تکلیف غیرنظامیانی که حاضر به جنگ نیستند و نیز معلولین، کودکان و بیماران و مجروحینی که نمی‌توانند بجنگند چیست. مدافعان جنگ مطلق می‌توانند بگویند که عضویت در یک جامعه، مسئولیتی هم برای حفاظت از آن در پی دارد، و اگر برخی از اعضای جامعه به معنای واقعی کلمه قادر به کمک نیستند پس همه آن دیگر غیرنظامیانی که تنی سالم دارند وظیفه مطلق دارند که باید به سهم خودشان به انجام برسانند. تبلیغات جنگی به این امر ربط وثیقی پیدا می‌کند، همچنان که اخلاق کیفری برای کسانی که از رفتن به جنگ سر باز می‌زنند و نیز درک خاص طیف گسترده‌ای از مردم از

سیاست که نمی‌خواهند بچنگند، از معترضان وجدانی گرفته تا خائنان. مسائل و معضلات مشابهی دامن‌گیر آنهایی است که از جنگ تمام‌عیار دفاع می‌کنند. جنگی که در آن نظامیان هر آنچه را که سنتاً واجب‌الاحترام شمرده می‌شد، از انسان‌ها گرفته تا هر چیز دیگر، مورد حمله قرار می‌دهند؛ غیرنظامیان، زنان، کودکان، آثار هنری و بناهای تاریخی که جزو میراث فرهنگی هستند. مدافعان جنگ تمام‌عیار ممکن است به آن معیار لغزنده‌ای متوسل شوند که مایکل والزر در کتاب **جنگ‌های عادلانه و ناعادلانه** توصیف می‌کند. طبق توصیف او تهدیدهای جدی‌تر برای تنواره سیاسی تضعیف تدریجی قیدوبندهای اخلاقی را روا می‌دارد. عجیب است که دیوید هیوم، با آن همه تأکیدش بر فضایل اجتماعی، ترک همه انگاره‌های عدالت را در حین جنگ می‌پذیرد، یا زمانی که لطمه به عامل چنان هولناک و سهمگین است که توسل به هر عملی مجاز می‌شود دیگرانی صرفاً به بیان این نکته بسنده می‌کنند که جنگ و اخلاق [مثل آب و روغن] هرگز مخلوط نمی‌شوند.

جمع‌بندی:

طبیعت فلسفه جنگ بسیار پیچیده است و من در این مقاله کوشیده‌ام دورنگاهی گسترده از قلمرو آن به دست دهم و به پیوندهایی بپردازم که ذاتی هر تحلیل فلسفی درباره این موضوع است. این موضوع با ملاحظات متافیزیکی و شناخت‌شناسی (اپیستمولوژی) یا فلسفه ذهن و طبیعت بشری، و نیز حوزه‌های سنتی‌تر فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی ربط دارد. از جهات گوناگون، فلسفه جنگ نیازمند پژوهش سراسری و کامل همه جنبه‌های اعتقادات هر متفکر، و نیز عرضه یک نشانه دلالت‌کننده بر مواضع هر فیلسوف درباره موضوعات مرتبط با فلسفه جنگ است. شروع بحثی فلسفی درباره جنگ ما را به جاده طولانی و پیچ در پیچ فکری مطالعه و تحلیل دائمی رهنمون می‌شود.

دانشنامهٔ جنگ و صلح

(جلد دوم)

فیلسوفان و جنگ

به سرپرستی
خشایار دیهیمی





- ◆ نام کتاب ◆ دانشنامه جنگ و صلح: فیلسوفان و جنگ
- ◆ به سرپرستی ◆ خشیار دیهیمی
- ◆ هروفنگار و صفحه‌بند ◆ اصغر قلی‌زاده
- ◆ نوبت چاپ ◆ اول، ۱۳۹۸
- ◆ طرح جلد ◆ داوری
- ◆ لیتوگرافی ◆ صدف
- ◆ چاپ ◆ مهارت
- ◆ تیراژ ◆ ۷۷۰ نسخه
- ◆ شابک جلد دوم ◆ ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۹۸-۵۳-۵
- ◆ ISBN Vol 2. ◆ 978-600-6298-53-5
- ◆ شابک دوره ◆ ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۹۸-۵۲-۸
- ◆ ISBN ◆ 978-600-6298-52-8

حق چاپ محفوظ است.

دفتر نشر: انقلابه خیابان دوازده فروردین، خیابان وحید نظری، شماره‌ی ۱۱۲

تلفن ۶۶۹۷۸۵۸۲

فروشگاه مرکزی: فلکه دوم تهرانبارس، خ جشنواره شماره‌ی ۲۳۹

تلفن ۷۷۷۳۱۶۱۱ - ۷۷۷۰۲۷۶۸

پایگاه اینترنتی: www.sedaymoaser.com

فهرست مطالب

۹	افلاطون (۴۲۷ — ۳۴۷ ق. م)	محمد حسن لطفی
۴۴	ارسطو (۳۸۴ — ۳۲۲ ق. م)	محمد حسن لطفی، حمید عنایت
۷۸	سیسرون (۱۰۶ — ۴۳ ق. م)	احد علیقلیان
۸۴	سنگا (ح. ۴ ق. م — ۶۵ میلادی)	احد علیقلیان
۹۳	آگوستینوس (۳۵۴ — ۴۳۰ م)	رضا دهقان
۱۲۵	نیکولئو ماکیاوئی (۱۴۶۹ — ۱۵۲۷)	داریوش آشوری، محمد حسن لطفی
۱۶۷	فرانسیسکو د ویتوریا (۱۴۹۲ — ۱۵۴۶)	احد علیقلیان
۱۸۹	فرانسیسکو سوارس (۱۵۴۸ — ۱۶۱۷)	احد علیقلیان

- ۲۰۲ آلبریکو جنتیلی (۱۵۵۲ — ۱۶۰۸)
احد علیقلیان
- ۲۲۱ تاماس هابز (۱۵۸۸ — ۱۶۷۹)
حسین بشیریه
- ۲۶۱ زاموئل فون پوفندورف (۱۶۳۲ — ۱۶۹۴)
احد علیقلیان
- ۲۷۵ امر دو واتل (۱۷۱۴ — ۱۷۶۷)
احد علیقلیان
- ۲۹۷ یوهان گوتلیب فیشته (۱۷۶۲ — ۱۸۱۴)
محبوبه حقیقی
- ۳۰۷ آلکسی دو توکویل (۱۸۰۵ — ۱۸۵۹)
خشایار دیهیمی
- ۳۱۸ الکساندر هرتسن (۱۸۱۲ — ۱۸۷۰)
خشایار دیهیمی
- ۳۲۲ فریدریش انگلس (۱۸۲۰ — ۱۸۹۵)
ژیلبر آشکارا/ حسن مرتضوی
- ۳۴۲ لف تالستوی (۱۸۲۸ — ۱۹۱۰)
آبتین گلکار
- ۳۴۸ ویلیام جیمز (۱۸۴۲ — ۱۹۱۰)
مسمود علیا
- ۳۶۷ کارل لیبکنشت (۱۸۷۱ — ۱۹۱۹)
حسن مرتضوی
- ۳۷۶ جنگ و آدم کشی (۱۹۶۱)
جی.ای.ام. انسکام/ احد علیقلیان

۳۹۵	نظریه جنگ عادلانه	نوام چامسکی / محمد اسکندری
۴۱۹	جنگ عادلانه چیست؟	کری ویلیامز / عبدالله کوثری
۴۳۶	جنگ عادلانه و حقوق بشر	دیوید لوبان / یاسر روستایی
۴۶۱	جنگ عادلانه معاصر	جیمز ترنر جانسون / مسعود صادقی
۴۷۵	صلح دوستی عملی	اندرو جی. فیالا / مسعود صادقی
۵۰۰	جنگ داخلی یا نسل‌کشی؟ نگاهی به جنگ یوسنی از منظر پساساختارگرا	محمد اسکندری
۵۱۰	نیم نگاهی به جنگ عراق از منظر ژئوپولیتیک انتقادی	محمد اسکندری